چهار شنبه 18/06/93

جلسه 1193

بحث راجع به فرمایش صاحب کفایه بود در تخریج لاضرر، مرحوم صاحب کفایه در حاشیه رسائل مطلبی دارد که کاملا بر خلاف فرمایش ایشان است در کفایه، چون در کفایه همین مطلب را بیان کردند که لاضرر نفی موضوع است ادعاءا به غرض نفی حکم، کأنه لاضرر گفته لافعل ضرری مثلا لاوضوء ضرری أی لایجب، لابیع ضرری أی لیس بلازم، که ما هم نقل کردیم.

اما در حاشیه رسائل ص282 فرموده است که ظاهر قاعده لاضرر مثل لا قمار و لا سرقة و لا اکل اموالِ الناس بالباطل فی الاسلام می ماند، چه جور ظاهر این جمله که لا قمار و لا سرقة و لا اکل اموالِ الناس بالباطل فی الاسلام این است که می گوید این افعال در اسلام تشریع نشده است جوازشان، لاضرر فی الاسلام هم می خواهد بگوید اضرار به مردم در اسلام تشریع نشده است جوازش، که عملا می شود همان نهی، ولو استعمال نشده لا در انشاء نفی ولی عملا نتیجه اش می شود تحریم اضرار به غیر، یا ایشان می گوید نفی وجوب تحمل ضرر دیگران، ضرر دیگران را واجب نیست شما تحمل کنید، عین عبارت ایشان است که می گوید: المعنی ان الشارع لم یشرّع جواز الاضرار بالغیر او وجوب تحمل الضرر من الغیر و هو اظهر کما یظهر من مراجعة اشباهه.

به هر حال، ما نظر می کنیم به کلام کفایة که متأخر نوشته شده، و مبنای صاحب کفایه در کفایه نفی ادعائی فعل ضرری به غرض نفی حکم آن بود که عرض کردیم.

مرحوم آقای خوئی یک مطلبی دارد آن را عرض کنم بعد ثمرات مسلک صاحب کفایه را پیگیری کنیم:

**مرحوم آقای خوئی فرموده:** ممکن است کسی از صاحب کفایه دفاع بکند که می گفت لاضرر أی لافعل ضرری، لاضرر نفی فعل ضرری هست ادعاءا به غرض نفی حکم آن، کسی دفاع کند از صاحب کفایه و بگوید این حدیث مثل حدیث رفع الخطأ والنسیان هست، چه جور رفع الخطأ یعنی رفع الفعل الخطأی و رفع النسیان یعنی رفع الفعل النسیانی، رفع الضرر یا لاضرر هم یعنی لافعل ضرری، چرا می گویید خلاف ظاهر است که لاضرر به معنای لافعل ضرری باشد؟ عمده اشکال به صاحب کفایه این بود که لاضرر را به معنای لافعل ضرری گرفتن حالا به تعبیر دیگر لاموضوع ضرری که هم شامل فعل بشود مثل وضوء ضرری و هم شامل عقد و ایقاع بشود مثل بیع غبنی که ضرری هست این خلاف ظاهر است، خوب چرا می گوئید خلاف ظاهر است، لاضرر أی لافعل ضرری لاموضوع ضرری، مثل لاخطأ و رفع الخطأ أی رفع الفعل الخطأی، فعل خطأی نیست یعنی کسی که از او فعلی از روی خطاء صادر بشود یا از روی نسیان کأنه این فعل از او صادر نشده است، رفع ادعائی می کنیم فعل صادر عن خطأٍ أو نسیانٍ را، معنای رفع الخطأ أو النسیان این است دیگر، همینطور بگوئیم لاضرر هم رفع ادعائی می کند فعلی را که ضرری است.

بعد مرحوم آقای خوئی جواب می دهد می گوید که **اولا:** ما در مورد رفع الخطأ قرینه عقلیه داریم که باید معنا کنیم رفع الخطأ را به اینکه رفع الفعل الصادر عن الخطأ، چون معنای دیگر مستلزم کذب است، چون ما در خارج که خطاء و نسیان داریم، اگر می گوئید رفع ادعائی، رفع ادعائی یعنی همان حکومت صاحب کفایه این باید بر احکام اولیه باشد نه احکامی که مترتب بر خود همین عنوان ثانوی است، رفع الخطأ اگر به معنای رفع ادعائی باشد تا دروغ نشود نمی تواند حاکم باشد بر احکامی که بر خود عنوان خطاء مترتب هست، چون خطاء اگر یک حکمی بر او مترتب بود یعنی مقتضی ثبوت آن حکم بود مثل خطاء در قتل، - خطاء در قتل موضوع برای کفاره قتل خطأی است-، دیگر نمی تواند این خطاء که مقتضی کفاره است در خطاء در قتلِ مؤمن رافع همین کفاره باشد، چیزی که مقتضی یک اثری است که نمی تواند هم زمان رافع آن اثر هم باشد، این قرینه می شود که ما بگوئیم رفع الخطأ رفع ادعائی می کند فعل صادر از خطاء و نسیان را، اما در لاضرر ما الزامی نداریم اینجور معنا کنیم، لاضرر می گوئیم یعنی ضرر رفع حقیقی شده و نفی حقیقی شده، منتها ضرر که عبارت است از حکم موجب ضرر، حکم موجب ضرر که عرفا به او ضرر هم صدق می کند رفع حقیقی می شود، حکم موجب ضرر را ما برداشتیم واقعا، رفع حقیقی می کنیم حکم موجب ضرر را، پس قیاس نکنید لاضرر را با رفع الخطأ و با رفع النسیان.

**ثانیا:** جواب دوم هم می دهد در مصباح الاصول، می گویند که اصلا ممکن است کسی بگوید از خطاء اراده بشود معلول خطاء که آن فعل است، خطاء علت صدور این فعل خطأی است، شارع اگر بخواهد نفی کند و رفع ادعائی بکند معلول را می آید می گوید علت را ما برداشتیم چون وقتی علت را برداشتید خود به خود معلول هم برداشته می شود، شما برای اینکه بگویید این معلول نیست مثلا سوختنی در کار نیست می توانید بگوئید آتشی نیست، طرف می ترسد لباسش بسوزد هی نگاه می کند، شما می گوئید آتشی نیست یعنی نفی می کنید سوختن لباس او را با نفی وجود آتش، این عرفی است، اینجا هم نفی می کنید خطاء را به غرض نفی آن فعل صادر از روی خطاء و نسیان، این عرفی است، اما در لاضرر بر عکس است، ضرر علت فعل ضرری نیست بلکه ضرر معلول فعل ضرری است، در خطاء خطاء علت فعل خطائی بود عرفی بود نفی معلول با بیان عدم علت آن، اما در ضرر بر عکس است، ضرر معلول وضوء مریض هست مثلا، شما می خواهید نفی کنید این وضوء را به غرض نفی وجوبش با یک جمله ای که مفادش نفی معلول این وضوء هست، می خواهید بگویید وضوء ضرری نداریم یعنی واجب نیست، منتها این را با یک عبارتی می خواهید بفهمانید که نفی معلول این وضوء هست، می گوئید ما ضرر نداریم، این قیاسش مع الفارق است، عرفی نیست این تعبیر.

**ثالثا:** اشکال سوم مصباح الاصول هم این است که می گویند اصلا چه اشکال دارد که ما بیائیم در رفع الخطأ بگوئیم خود خطاء رفع شده از عالم تشریع، در تشریع اسلام خطاء موضوع هیچ حکمی از آن احکامی که در امم سابقه بوده است نیست، خطاء در امم سابقه موضوع مجازات بوده است فی الجمله در جائی که ناشی است از ترک تحفظ و عدم اهتمام، عدم اهتمام منجر به خطاء و نسیان که می شد گفته می شود که امم سابقه مؤاخذه می شدند ولذا روایت تعبیر عن امتی دارد می گوید رفع عن امتی الخطأ، پس چرا می گوئید الخطأ یعنی الفعل الصادر عن الخطأ، نخیر، خود خطاء موضوع اثر در اسلام نیست، رُفع الخطاء والنسیان این دو عنوان رفع شدند از این که موضوع تشریع باشند در اسلام، ولی در امم سابقه یک احکامی برای اینها تشریع شده بود، رفع کردیم خطاء و نسیان را از موضوع بودن برای آن احکامِ در امم سابقه، در اسلام اینها موضوع آن احکام نیستند.

اما در لاضرر خوب وجهی ندارد اینجور توجیه کنیم، لاضرر می تواند نفی حقیقی باشد، چون ضرر عبارت از این حکم شرعی است که موجب ضرر است، نفی حقیقی می توانیم بکنیم حکمی را که ینشأ منه الضرر، تا مادامی که می توانیم نفی حقیقی بکنیم چه وجهی دارد ما بیائیم تصرف بکنیم در ظهور لاضرر.

ولذا وجهی ندارد توجیه کنیم لاضرر را به اینکه بگوئیم لافعل ضرری یا بیائیم بگوئیم ضرر موضوع حکم نیست در تشریع اسلام، که اگر گفتیم ضرر موضوع حکم نیست در تشریع اسلام باز نقض غرض صاحب کفایه است، زیرا صاحب کفایه می گوید فعل ضرری موضوع حکم نیست نه عنوان ضرر.

آقای خوئی فرموده است به نظر ما لاضرر مثل ما جعل علیکم فی الدین من حرج هست، چه جور لاحرج جعل را حقیقتا نفی می کند، واقعا جعل نشده حکم حرجی، رفع حقیقی است، رفع حقیقی می کند حکم حرجی را از مؤمنین، لاضرر هم نفی حقیقی می کند حکم ضرری را از مؤمنین.

**اقول:** این فرمایشات مرحوم آقای خوئی به عنوان اشکال به صاحب کفایه درست است، اما نتیجه گیری ای که به نفع مسلک شیخ کرده است که گفته است ظاهر لاضرر نفی حقیقی آن حکمی است که منشأ ضرر است مثل ما جعل علیکم فی الدین من حرج، این نتیجه گیری درست نیست، چرا؟ برای اینکه ما جعل علیکم فی الدین من حرج می خواهد بگوید ما حرج را بر دوش شما مردم نگذاشتیم، نفی می کند جعل حرج را بر مکلفین، اما لاضرر که نمی گوید جعل نکردیم ضرر را بر مکلفین، لسان اینها یکی نیست، اگر لاضرر هم می گفت ما جعل علیکم من ضرر می شد مثل ما جعل علیکم فی الدین من حرج، ما جعل علیکم فی الدین من حرج نفی حرج نمی کند بلکه نفی جعل حرج می کند، جعل نکردیم و قرار ندادیم حرج را بر دوش شما مردم، نفی جعل حرج می کند، اما لاضرر که نفی جعل ضرر نمی کند.

{جواب سؤال: حالا لاضرر ولاضرار فی الاسلام اولا سندش ضعیف است، و ثانیا لاضرر و لاضرار فی الاسلام مثل لامناجشة فی الاسلام است، یعنی وقتی می گوید در اسلام زیان نیست و زیان زدن و ضرار به دیگران نیست این به معنای نفی جعل نیست، بلکه به معنای نفی خود ضرر است، ما در اسلام ضرر نداریم ضرار هم نداریم، ضرار نداریم معنایش این است که حرام است، می شود مثل لامناجشة فی الاسلام یعنی حرام است، که بایع با یک کسی تبانی می کند می گوید بیا وارد معامله ما با شخصی بشو و گران بکن قیمت را، او می گوید من یک میلیون می خرم تو بگو من یک میلیون و دویست می خرم، او هم بگوید پس یک میلیون و سیصد می خرم و شما بگو یک میلیون و چهارصد می خرم، بعضی ها اینجور معنا کردند لامناجشة را، که ظهورش حرمت است ولی علماء فرموده اند نهی کراهتی است، که مفاد این نهی است دیگر، پس لاضرر و لاضرار فی الاسلام هم لاضرار فی الاسلامش که مسلّم به غرض نهی است، لاضرر فی الاسلام هم مشهور می گویند به این معنا است که در اسلام زیان نیست نه اینکه جعل زیان نیست، اینها با هم فرق می کند، اگر بگوید لاجعل للضرر فی الاسلام این قطعا نفی جعل حکمی است که موجب ضرر است مثل ما جعل علکیم فی الدین من حرج، جعل حرج به این است که شارع واجب کند مثلا روزه بیست و دو ساعته را در اوج گرمای تابستان، یا روزه را واجب کند بر شیخ و شیخه، می شود جعل علیهما الحرج، آیه هم می گوید ما جعل علیکم فی الدین من حرج، حرج عبارت است از آن مشقتی است که حاصل می شود از صوم در این شرائط، خدا می گوید ما قرار ندادیم بر شما سختی را، قرار دادن سختی یعنی واجب کردن روزه در آن شرائط سخت، ولی در مورد لاضرر که نداریم لا جعل للضرر علیکم یا لا جعل للضرر فی الاسلام، خود ضرر نفی می شود نه جعل ضرر، اصلا جعل در این آیه جعل تشریعی است، مثل موارد دیگر که می گویند کتب علیکم الصیام که یعنی وضع علیکم الصیام، ما جعلَ یعنی ما وضع علیکم، وضع وضع تشریعی است، نفی وضع هم نفی وضع تشریعی است، چه جور می گویند وضع علیه الصیام کتب علیه الصیام، در مقابلش می شود لم یضع علیه الصیام یا لم یضع علیه الحرج یعنی عدم وضع تشریعی یعنی در ذمه او قرار نداد سختی را، یعنی واجب نکرد بر او کاری را که موجب سختی بشود، کاملا روشن است که نفی جعل حرج می کند یعنی نفی می کند وجوب فعل حرجی را، این چه ربطی دارد به لاضرر، لاضرر که نگفت لاجعل للضرر}.

{سؤال و جواب: چه وجهی دارد ضرر را به معنای حکم ضرری بگیرید، زیان در اسلام نیست، بنا بر مسلک نفی در اسلام نفی می شود زیان نه اینکه نفی می شود حکم زیان آور، خود زیان نفی شده است نفیا حقیقیا، منتها شما می گویید که این همه در عالم زیان و ضرر است می گوئیم قرینه لبیه داریم که شارع وقتی بگوید در اسلام زیان نیست یعنی زیان هایی که ناشی از حکم شرعی است، نفی حکم ضرری غیر از نفی ضرر ناشی از حکم شرعی است، این دو مسلک است و نتیجه هایشان هم با هم فرق می کند، مرحوم آقای خوئی می خواهد مسلک اول را تقویت کند که می گوید نفی حکم ضرری، والا لاضرر ظاهرش بنا بر مسلک نفی نفی خود آن ضرر است، منتها نفی ضرر مطلقا کذب است چون این همه ضرر در عالم هست، می شود نفی ضرر ناشی از حکم شرعی که بعدا توضیح خواهیم داد}.

اما ادامه ثمرات مسلک صاحب کفایه

**ثمره ثانیه:** ثمره اولی را عرض کردیم، رسیدیم به ثمره ثانیه، ثمره ثانیه را خود صاحب کفایه در حاشیه مکاسب مطرح کرده است که بنا بر مسلک ما بیع غبنی ضرریٌّ، لاضرر می گوید که بیع غبنی نیست، لاموضوع ضرری که تطبیقش بر بیع غبنی این است که لیس البیع الغبنی ببیع، خوب ایشان می فرماید که لاضرر می خواهد اثر طبیعت بیع را که لزوم است نفی کند.

اما بنا بر مسلک مرحوم شیخ لاضرر یعنی لاحکم ینشأ منه الضرر، لزوم بیع مطلقا[[1]](#footnote-1) حکمٌ ینشأ منه الضرر نیست، در جائی که غابن آماده است بذل مقدار تفاوت بکند، بگوید ثمن المثل پنچ هزار تومان بود من ده هزار تومان فروختم بفرما این پنج هزار تومان الباقی، در این حال لزوم این بین غبنی لیس حکما ینشأ منه الضرر، در صورتی که بایع امتناع کند از بذل مابه التفاوت آنوقت است که لزوم بیع می شود حکم ینشأ منه الضرر، ولذا مرحوم شیخ درست می گوید که با لاضرر در جائی که غابن آماده است مقدار مابه التفاوت را پرداخت کند نمی شود اثبات خیار کرد، اما ما مشکل نداریم ما می گوئیم بیع غبنی بیع ضرری است و شارع نفی کرده ادعاءا بیع غبنی را به غرض نفی حکم آن که لزوم است.

**اقول:** ما در دوره سابقه به صاحب کفایه ایراد می گرفتیم، می گفتیم جناب صاحب کفایه! شما هم که نفی می کنید موضوع ضرری را این به غرض نفی حکم ضرری است دیگر، حکم غیر ضرری را که شما نفی نمی کنید، شما می خواهید حکم ضرری را نفی کنید منتها به لسان نفی موضوع، جناب صاحب کفایه! اگر بنا باشد که لزوم بیع در زمانی که بائع آماده است بذل مقدار تفاوت بکند لزوم بیع در این حال حکم ضرری نیست، در جائی لزوم بیع حکم ضرری است که بائع امتناع کند از بذل ما به تفاوت، مرحوم شیخ هم نمی تواند رفع کند لزوم بیع را در آن حال آمادگی بائع برای بذل ما به التفاوت، چون حکم ضرری نیست، شما هم همینطور، شما هم نفی موضوع ضرری می کنید به غرض نفی حکم ضرری، و وجوب وفاء و لزوم بیع مطلقا ضرری نیست، در جائی ضرری است که بگوئیم حتی اگر بائع ما به التفاوت را هم حاضر نیست بدهد باز بیع لازم است، این ضرری است، بگوئید در این حال بیع لازم نیست، در حالی که بایع امتناع می کند از پرداخت ما به التفاوت در آنجا مغبون خیار دارد.

اما در این دوره به نظرمان رسید که حق با صاحب کفایه است، کی گفت صاحب کفایه گفته که فقط حکم ضرری رفع می شود، بلکه گفته موضوع وقتی ضرری بود حکمش رفع می شود، بله رفع حکمی که رفعش خلاف امتنان نباشد، بله، رفع حکم باید امتنانی باشد بر این مؤمن، چون لاضرر امتنانی است، اما ندارد که فقط حکم ضرری را و به مقداری که حکم ضرری است رفع کنیم، صاحب کفایه که این را ندارد، برای چی این را بگوید، صاحب کفایه می گوید لاموضوع ضرری، بیع غبنی ضرری است، شارع گفته البیع الغبنی لیس ببیع أی لیس بلازم مطلقا، بیع غبنی ضرری است دیگر، به مجرد بیع غبنی نقص پیدا می کند مال مغبون، می شود ضرری، خود بیع غبنی به قول صاحب کفایه می گوید المعاملة الغبنیة ضرریة، معامله غبنیه ای که عند العقلاء صحیح است ضرریة، اگرمی خواهید باز بیائیم جلوتر معامله غبنیه ای که عند العقلاء و الشرع صحیح است ضرریةٌ، چون یک میلیون من رفت ولی بدلش شد یک کالای ده هزار تومانی، ضرر یعنی نقص در مال، تا این بیع غبنی صحیح بشود نقص در مال من حاصل می شود دیگر، اعمال خیار که بکنم تدارک می کنم ضرر را، والا به مجرد بیع غبنی ای که حالا صحیح است شرعا و عقلاءا ضرر محقق می شود.

اشکال مبتنی بر این است و واقعا صاحب کفایه درست می گوید که این بیع غبنی ضرریٌّ، نفی حکمش می کنیم، چرا می گوئیم نفی حکم بکنیم به مقداری که این حکم ضرری است، نخیر، اطلاق دارد لاضرر به نظر صاحب کفایه، ولذا در این ثمره ثانیه حق با صاحب کفایه است.

منافات ندارد در آن مثال حج که دیروز زدیم که در آن مثال صاحب کفایه مثل شیخ بگوید که اگر کسی پول حج دارد ولی ازدواج نکند به ضرر می افتد به او بگویند ان کنت لاتتزوج فیجب علیک الحج، بله آنجا صاحب کفایه هم قبول می کند، چرا؟ چون ما دو حصه حج داریم، خود این فعل حج دو حصه است، بیع غبنی که دو حصه نمی شود، بیع غبنی بیع غبنی است دیگر، ولی حج دو حصه است دو جور حج داریم، یکی اینکه بگوئید حج به قول مطلق، به قول مطلق حج برای من که نیاز به ازدواج دارم فعلٌ ضرریٌّ، ولی حج علی تقدیر ترک ازدواج، اگر ازدواج نکنم در این فرض حج ضرری است؟ کار به وجوبش نداریم بلکه خود فعل حج آیا ضرری است در تقدیر ترک ازدواج؟ نه حج ضرری نیست، ترک ازدواج ضرری است، ولی بیع غبنی معامله ای است که صادر شد دیگر علی تقدیر و علی عدم تقدیر ندارد[[2]](#footnote-2).

مثالی بزنم شما نذر می کنید امسال روز عرفه بروید کربلا، بعد مستطیع می شوید برای حج، می گویند کربلا رفتن به قول مطلق -یعنی ولو در حال استطاعت برای حج- این راجح نیست و نذر منعقد نمی شود، لذا مکه هم نرفتی واجب نیست کربلا بروی چون نذرت نذر فعل راجح نیست، ولی اگر از اول می گفتی لله علیّ ان أزور کربلا ان لم احج، خوب زیارت کربلا علی تقدیر عدم الحج فعل راجح است، ولو ترک حج ترک واجب باشد، شما که نگفتی کربلا رفتن به قول مطلق، کربلا رفتن در تقدیر ترک حج این فعل راجح است، بالاتر از این نیست که صدقه دادن علی تقدیر ارتکاب حرام فعل راجح است، منافات ندارد که آن معلق علیهش حرام باشد، شما که نگفتی گناه بکنم و بعد صدقه بدهم، بلکه می گوئید صدقه دادن علی تقدیر صدور گناه، این فعل راجح است دیگر، اینجا هم همینطور است که حج علی تقدیر ترک الازدواج اصلا فعل ضرری نیست ولذا واجب است، این راجع به ثمره ثانیه.

**ثمره ثالثه:** امام قدس سره ذکر کرده اند در کتاب البیع فرموده اند طبق نظر مرحوم شیخ لزومِ بیعِ غبنی رفع می شود، اما تا مادامی که مغبون راضی نشود به این بیع، اما اگر مغبون راضی شد به این بیع مشکلی ندارد این بیع، حالا ایشان که معتقد است که اصلا بیع غبنی صحتش حکم ضرری است، چون صحتش باعث شد که من نقص مالی پیدا کنم، وقتی صحیح شد بیع غبنی صحت آن همان و نقص مالی منِ مغبون همان که یک میلیونم رفت جایش ده هزارتومان آمد، خود این صحیح بودن بیع این حکم ضرری است، به هر حال یا صحیح بودن این بیع یا لزوم این بیع رفع می شود طبق نظر مرحوم شیخ مالم یُجِز و ما لم یصدر الاجازة من المغبون.

اما بنا بر نظر مرحوم صاحب کفایه اصلا این بیع غبنی اعتبار عدم شده است، گفته اند بیع غبنی کأنه نیست شتر دیدی ندیدی، خوب چیزی که نیست مغبون چه جور بگوید أجزتُ یا أمضیتُ، باید بیع غبنی باشد و اعتبار عدم نکنید تا بعد از آن شارع بگوید خوب تا حالا صحیح نبود یا مثلا لازم نبود بعد از اجازه مغبون آن بیع غبنی دیگر امضاءش حکم ضرری نیست، ولی طبق نظر صاحب کفایه اعتبار عدم شده برای بیع غبنی چه چیزی را می خواهد امضاء کند مغبون؟

**اقول:** این ثمره به نظر ما ناتمام است، چون درست است که صاحب کفایه می گوید اعتبار عدم شده و این بیع غبنی اعتبار شده نیست، اما به غرض نفی احکام اولیه بیع، آن احکام عامه بیع را می خواهد نفی بکند، نه اینکه یک حکم مختص به بیع المغبون را بخواهد نفی کند، تصریح می کند صاحب کفایه، می گوید لاضرر احکام عامه طبیعت را که طرأ علیه الضرر آن احکام عامه را نفی می کند، اما احکامی که به خاطر همین ضرر مترتب می شود آنها را که نفی نمی کند، اجازه مغبون و نفوذ اجازه او این از احکام و آثار مترتبه بر خود عنوان بیع الغبن است که اذا اجازه المغبون کان هذا البیع بعد اجازة المغبون صحیحا و لازما، اینها را که نفی نمی کند، ولذا این ثمره ثالثه تمام نیست.

**ثمره رابعه:** این ثمره را آقای خوئی ذکر کرده است، فرموده است که طبق نظر مرحوم شیخ بیع غبنی لزومش حکمٌ ینشأ منه الضرر، و لاضرر، ولی طبق نظر صاحب کفایه ما موضوع ضرری نداریم، موضوع ضرری چیست در بیع الغبن؟ به قول آقایان خود بیع الغبن که ضرری نیست، اگر این بیع الغبن لازم نبود یا صحیح نبود که من مغبون متضرر نمی شدم، می گویند حرف زدن باد هوا است گفتیم بعت واشتریت نه شارع امضاء کرد و نه عقلاء، آیا من ضرر کردم؟، پس بیع غبنی موضوع ضرری نیست بلکه لزومش حکم ضرری است، و شمای صاحب کفایه هم که قبول ندارید لاحکم ضرری، می گوئید لاموضوع ضرری، و بیع غبنی که موضوع ضرری نیست.

**اقول:** این را هم جوابش را عرض کردیم، بیع غبنی که صحیح است عند العقلاء والشرع این حصه از بیع الغبن موضوعٌ ضرریٌّ دیگر، بیع صحیح موضوع لزوم است، بیع صحیح غبنی ضرری است دیگر، بیع غبنی صحیح موجب می شود یک میلیون من برود ده هزار تومان جایش بیاید، این بیع غبنیِ صحیح موضوعٌ ضرریٌّ حکمش لزوم است، نفی می کنیم موضوع را به غرض نفی حکم.

این هم تخریج دوم، یقع الکلام در تخریج سوم که نفی خود ضرر است، خود ضرر که حالت ضرریه است شارع می گوید ما ضرر نداریم، واقعا ضرر نداریم، منتها قید لبی می گوید ضرری که ناشی است از حکم شرعی، آن را واقعا نداریم.

ان شاء الله روز چهارشنبه قبل از عید غدیر ما خدمتتان می رسیم، خیلی دوست داشتم هفته آینده خدمتتان باشم، زیاد هم تلاش کردیم، اما متاسفانه امسال شرائط سخت است نتوانستیم، حالا نمی دانم خوشحال شدید یا ناراحت، ما که نارحت شدیم، ولی ان شاء الله آنجا دعاگویتان هستیم، روز سه شنبه قبل از عید غدیر ان شاء الله در خدمتتان هستیم، و الحمد لله رب العالمین.

1. - مطلقا یعنی همیشه و در هر صورت. [↑](#footnote-ref-1)
2. - مقرر: آیا این فرمایش استاد منافات ندارد با آنچه که ایشان در درسهای آینده در رد محقق نائینی گفتند، که محقق نائینی می گفت فرق است بین بیع غبنی و اجناب محرم، چون در بیع غبنی خود بیع غبن ضرری است، اما در اجناب محرم غسل ضرری است نه اجناب محرم. [↑](#footnote-ref-2)